

روزهای حصر، خوش ترین روزهای زندگی ام بود...

« روایتی متفاوت از نماد صبر و استواری » در گفت و شنود شاهد یاران
با حجت الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی

درآمد:

پیر جوان دلی که این روزها، عاطفه و همت بسیاری متوجه تجلیل از اوست، همچنان به سان روزهای حصر آبادان، اطرافیان را میهمان محبت، آرامش و وقار خود می سازد. جشنمان زلالی که آئینه ضمیر تابناک و صیقل خورده اویند، بیش از هر چیز، بیننده را به عالم معنا و جهاد فرا می خوانند و صحنه های ناب و بی بدیل روزهای خون و آتش را تداعی می کنند.

از او خواستیم تا از خود بگوید که نپذیرفت و آنچه بیان داشت یادگارهایی از بیش از هشت دهه حیات طیبه اش بود. به امید آنکه سالکان طریق حق و عدالت را به کار آید و بر اراده و نیرویشان بیفزاید. عمر و عزتش مستدام باد.



شخصیت در زندگی، حضرت امام بودند. البته من همه علما و خادمین و مروچین اسلام را دوست دارم، اما حضرت امام در رأس آنها بودند. یکی از جنبه هایی که مرا شیفته ایشان کرد، این خصوصیت بود که وقتی انسان به شخصیت های بزرگی که آوازه ای دارند، نزدیک تر می شود و به واقعیت وجودی آنها بیشتر پی می برد، معمولاً اردتش نسبت به آنها کمتر می شود، اما امام بالعکس بودند، یعنی انسان هرچه بیشتر به ایشان نزدیک می شد، ارادت و احترام بیشتری را برمی انگیزند و این هم ناشی از کمال و عظمت بسیار بالایی بود که در ایشان وجود داشت و نتیجه سال ها خودسازی بود. ایشان در مراد با افراد، این حالت را به آنها هم منتقل می کردند، به ویژه در درس اخلاقی که سال ها پیش از مرجعیت و آغاز درس فقهی و اصولی در حوزه قم داشتند. دوست عزیزمان مرحوم آیت الله مطهری می گفتند: « درس اخلاق دو جور است. یک دسته از بحث های اخلاقی هستند که فقط باید خواند و یاد گرفت و مثل هر کتاب علمی دیگری است که انسان برای افزودن به اطلاعاتش می خواند، اما یک دسته از بحث های اخلاقی هستند که انسان وقتی می خواند یا می شنود، او را به پیش می برد. آن بحث دست انسان را می گیرد و به پیش می برد. درس اخلاق آقای خمینی و آقای ملکی تهریزی از این دسته اند. » این خودسازی و تعالی روحی در جاهای مختلفی بروز می کرد، منجمله در عرصه سیاست. تصمیمات قاطعی که امام در عرصه های سیاسی می گرفتند، ناشی از تعالی روحی ایشان بود و افراد زیادی هم به این واقعیت اذعان داشتند. در این مورد خاطره جالبی دارم. شاید بدانید که من یک ماه تعقیب فرمانداری آبادان بودم و به تهران آمدم و در منزل آقای مطهری مخفی شدم. این دوران واقعاً برای من نعمتی بود و چیزهایی از آن بزرگوار یاد گرفتم که پیوسته برایم مغتنم بوده است. آقای مطهری جلساتی درباره انقلاب و مبارزات مردم داشتند و چهره هایی چون مرحوم طالقانی، شهید بهشتی، شهید مفتاح، شهید باهنر و دیگران در این جلسات شرکت می کردند. یک بار آقای مطهری هنگامی که از جلسه برگشتند گفتند: « امروز آقای طالقانی درباره امام چیزی گفتند. ایشان می گفت این حرکت ها و تصمیمات امام، عادی نیست. انگار این مرد با مبدأ ارتباط دارد و با او الهام می شود که چه کند. » این سخن از زبان مردی چون مرحوم طالقانی بیان شده که در مسائل سیاسی و اجتماعی، مرد بسیار هوشیار و زرنگی بود. ایشان می گفت این دستوراتی که اخیراً امام درباره انقلاب صادر می کنند، همه به موقع و کاملاً مناسب هستند. اگر زودتر یادیرتر صادر می شدند، تأثیر نداشتند. دقیقاً سرفوت هستند و این حاصل نمی شود مگر اینکه انسان عوالم بالا در ارتباط باشد.

حجت الاسلام

به رغم اینکه آبادان، شهری محاصره شده بود، من مردم را تشجیع می کردم که به مقاومت ادامه بدهند. هر جا چند تا رزمنده جمع می شدند، در آنجا حاضر می شدم و آنها را به مبارزه ترغیب می کردم و سخنان قوی می گفتم: اما خودم در درونم حال دیگری داشتم و نمی دانستم چه می شود. همه ارتش های جهان برای جنگ با ما که بی سلاح بودیم، آمده بودند. من رزمنده ها را دلداری می دادم و تشجیع می کردم و خودم هم در درونم به خدا پناه می بردم و خدا هم حفظ فرمود.

ملت انجام می شد. کارهای ناشایست و نامعقولی که هدفی جز لطمه زدن به اسلام و وابسته کردن این کشور نداشت، همه را متنفر کرده بود. ما هر روز منتظر خبرهای کسل کننده تری بودیم. آن روزها همه افراد آگاه اعم از علما و روحانیون و دانشگاهی ها و مردم فهیم و روشن، آرزوی تحقق دولت کریمه را داشتند. به هر حال دوران استیلائی استعمارگران و عوامل داخلی آنها، تلخ ترین خاطره من بود.

بزرگترین آرزوی شما چیست؟

خوشبختی ما روزی است که ببینیم در این مملکت چیزی جز اسلام نیست و جز به منویات اسلام عمل نمی شود. هدف ما و همه ملت از همه تلاش ها تحقق اسلام بود و طبعاً آن روز بیش از هر زمان خوشحال خواهیم بود که شاهد اسلامی باشیم که همه ملت برای تحقق آن تلاش کردند و امام را رحل تمام هم خود را مصرف آن کرد و طبعاً تمام مؤمنین و مجاهدین در این کشور هرگاه که ببینند این کشور، قدمی به سوی تحقق اهداف اسلامی پیش می رود، شادمان تر خواهند بود. آرزوی ما هم جز این نیست.

بهترین دوست شما در زندگی که بود؟

البته تعبیر دوست به کار نمی برم، ولی برای من محبوب ترین

شیرین ترین خاطره شما چیست؟

بهترین خاطره من پیروزی انقلاب بود، چون این پیروزی تمام زحماتی را که در طول قرن اخیر کشیده شده بود، به ثمر رساند. من در طول جریان نهضت نفت شاهد تلاش همه مردم و امیدشان به پیروزی بودم که البته به یأس تبدیل شد. با ظهور امام این امیدها مجدداً زنده شدند. من ایشان را قبلاً نمی شناختم، چون تا آن زمان خدمتشان نرسیده بودم. بعد از قضایای ۱۵ خرداد، هنگامی که ایشان از زندان آزاد شدند، همه به دیدنشان رفتند. ازدحام فوق العاده زیاد بود. من چند روزی صبر کردم تا منزل امام خلوت شود، سپس به اتفاق آیت الله سبحانی، خدمت امام رفتم. ایشان قبلاً اسم مرا شنیده بودند و از جلسات هفتگی ما در آبادان هم اطلاع داشتند. علاوه بر این برخی از اطرافیان هم درباره بنده مطالبی را خدمت امام گفته بودند. ایشان در آن دیدار خیلی به من محبت کردند و این اولین دیدار من با امام بود. از همان وقت بود که دل ما در گرو محبت و علاقه به ایشان قرار گرفت و تا پیروزی انقلاب هر کاری که کردیم، ناشی از همین علاقه و محبت بود.

تلخ ترین خاطره شما چیست؟

وقایع دوران پهلوی و تلاش هایی که بر ضد اسلام و منافع این



اینکه مملکت بلافاصله پس از رحلت امام، رهبر پیدا کرد و آن هم شخصیتی چون رهبر معظم انقلاب، از خاطرات خوش من است. من در آن جلسه خبرگان حضور داشتم و وقتی تأییدات امام نسبت به ایشان نقل شد، به ایشان رأی دادم بعد از آن هم یک روز به اتفاق آقای جزایری وعده‌ای از مردم خوزستان خدمتشان رفتیم. ابتدا ما صحبت کردیم و بعد هم ایشان صحبت کرد. آن روز هم از اوقات خوش زندگی ماست.

بعدها در دیدارهای خصوصی که خود ما با امام داشتیم، جنبه‌های بسیار درخشانی از شخصیت ایشان بر ما نمایان می‌شد. یادم هست همان اوایلی که ایشان تازه در جماران مستقر شده بودند، به همراه یکی دو نفر دیگر از روحانیون برای دیدار امام رفتیم. صبح زود به جماران رسیدیم. از راه دوری آمده بودیم و گرسنه هم بودیم. در همان محله جماران قهوه‌خانه‌ای بود و قرار شد برای خوردن صبحانه به آنجا برویم. یکی از همراهانمان را فرستادیم که از نانوالی نانی بگیرد و به قهوه‌خانه بیاورد. او نان را گرفت و آورد، منتهی قیافه متعجبی داشت. پرسیدیم، «چه شده؟» گفت، «واقعاً امام شخصیت فوق‌العاده‌ای است. نانو برایم تعریف کرد که امروز صبح یک نفر آمد و از من پرسید که آیا برای منزل امام از اینجا نان می‌خرند؟ و من جواب دادم بله. گفت امام پیغام داده‌اند از همان نانی که به دیگران هم می‌دهید، برای من و خانواده‌ام بدهید و من اگر متوجه بشوم که نانی را که برای ما می‌دهید، به شکل دیگری و بهتر از دیگران است، خواهیم گفت که نان را از اینجا نخرند و از جای دیگر تهیه کنند.» نانو بسیار تعجب کرده بود. این دقایق و ظرایفی که ما در رفتار امام می‌دیدیم، طبیعتاً عشق و علاقه ما را به ایشان بیشتر می‌کرد و ما بیش از پیش به ایشان وابسته می‌شدیم.

از چه زمانی وارد سیاست شدید؟

بعد از شهریور ۲۰ که رضا شاه از کشور رفت، آزادی بیشتری در کشور پیش آمد و نشریه‌های مذهبی منتشر شدند. از آنجا که افرادی مثل کسروی، جریانات ضد مذهبی راه انداخته بودند، چند جریان مقتدر مذهبی هم پیدا شدند، از جمله فداییان اسلام. این گروه‌ها افرادی مثل مرا به طور طبیعی جذب می‌کردند و من از همان زمان مرید مرحوم نواب صفوی بودم. فداییان اسلام در آبادان تشکیلاتی داشتند و نیروهای خوبی را هم جذب کرده بودند. علتش هم این بود که یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌های تبلیغات کسروی، آبادان بود و لذا فداییان اسلام هم برای دفع و خنثی کردن این تبلیغات، عنایت خاصی به آبادان داشتند. من در آبادان برای فداییان اسلام، منبر می‌رفتم و منبرهایم هم داغ و انقلابی بودند.

شهید نواب چه ویژگی‌هایی داشت؟

شخصیت عجیبی داشت. خیلی تیزهوش و در عین حال بااخلاص بود. هنوز هم بعد از سال‌ها وقتی به یاد او می‌افتم، حالتی از شور و هیجان را در وجود خودم احساس می‌کنم. ایشان وسایل اعضای فداییان اسلام به آبادان رفت و آمد زیادی داشتند. ورود و خروج آنها به عراق و بالعکس، گاهی از آبادان و خرمشهر بود. شهید نواب هنگامی که برای مقابله با کسروی از نجف به ایران برگشت، وقتی متوجه شد که او در آبادان طرفداران زیادی دارد، در اینجا منبرهای داغی رفت. انصافاً اگر فداییان اسلام، رزم‌آرا را از سر راه برنمی‌داشتند، نه جنبه ملی به مجلس راه پیدا می‌کرد و نه نفت ملی می‌شد. این حقیقتی است که تمام تاریخ‌نویسان و پژوهشگران باید به آن توجه کنند.

بسیاری از دوستان فداییان اسلام هم با ما آشنایی داشتند. یکی از آنها شخصی بود به نام مظفر ذوالقدر که آخرین ترور آنها، یعنی ترور حسین علاء را انجام داد. او در آبادان با ما آشنا بود و به مساجد آبادان هم می‌آمد. آدم توانایی به نظر می‌رسید. با بروز و ظهور توده‌ای‌ها، شبانه توده‌ای‌های خطرناک را سر به نیست می‌کرد. افرادی مثل او هنگامی که با مرحوم نواب صفوی مواجه می‌شدند، به شدت تحت تأثیر عبادت و اخلاص او قرار می‌گرفتند.

آیا با آیت‌الله کاشانی آشنایی داشتید؟ در جریان نهضت ملی شدن نفت نسبت به ایشان چه احساسی داشتید؟
در آن دوران که همه مردم در صحنه بودند تا ملی شدن نفت تحقق پیدا کند، آیت‌الله کاشانی محبوبیت زیادی داشتند. عوامل استعمار در ایران هم به شدت از این قضیه نگران بودند و به همین دلیل در مقطعی توسط طرفداران دکتر مصدق و از طریق برخی از جراید، بساط فحش و ناسزا علیه ایشان را پهن کردند. انصافاً نسبت به آیت‌الله کاشانی توهین و ظلم زیادی شد. آنها کار را به جایی رساندند که مرحوم آیت‌الله کاشانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد خانه نشین شدند و نتوانستند زندگی روزمره خود را اداره کنند. مرحوم آیت‌الله بروجردی نسبت به ایشان عنایت داشتند و توسط مرحوم آقای فلسفی به ایشان کمک می‌کردند.

چه کسانی در دینی‌تر کردن و سیاسی‌تر کردن فضای آبادان نقش داشتند؟

در درجه اول مرحوم آیت‌الله حاج عبدالرسول قائمی که در رأس روحانیت آبادان بودند. اساساً ایشان مأمین روحانیون آبادان و از کسانی بودند که برای تبلیغ به آبادان می‌آمدند. حتی از یک نظر می‌توان گفت که ایشان از حیث مسائل دینی و مذهبی، احیاکننده آبادان هستند. شخصیت بسیار مدیر و امروزی و مدبری بودند و با آمدن ایشان به آبادان، یک حرکت دینی متناسب با شرایط آن روز آبادان شکل گرفت. از جهت سیاسی هم ایشان شیوه خاص خودشان را داشتند. همه دوستان ایشان می‌دانستند که مرحوم نواب در دوران اوج مبارزات خود، مکرراً در آبادان به منزل ایشان می‌آمد. البته من

در آن مقطع در آبادان نبودم. در عین حال ایشان سعی داشتند رژیم را چندان نسبت به خود حساس نکنند. اگر این حساسیت ایجاد می‌شد، ایشان نمی‌توانستند نقش پدرا نه خود را در مورد روحانیونی که مبارزه سیاسی می‌کردند انجام بدهند و به آنها کمک کنند. مثلاً برای من که در آبادان به منبر می‌رفتم، از سوی ساواک مزاحمت‌هایی ایجاد می‌شد و فرماندار نظامی و شهربانی مزاحم من می‌شدند، ولی وقتی ایشان از من حمایت می‌کردند، این مزاحمت‌ها برداشته می‌شدند و ما در پناه حمایت‌های ایشان به کار خود ادامه می‌دادیم. ایشان با پیگیری این شیوه، به انقلاب و مبارزین خدمت کردند.

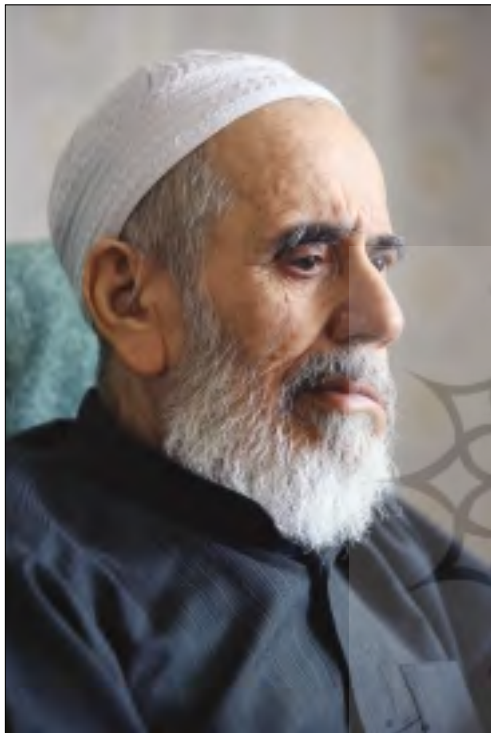
انقلاب و مبارزین خدمت کردند. از شخصیت‌هایی که از دیگر شهرها به آبادان می‌آمدند، کدام یک در بسط گرایش اندیشه دینی در آبادان نقش داشتند؟

فکر می‌کنم بیش از همه مرحوم شهید مطهری بودند که به آبادان دعوت می‌شدند و روشنفکران و تحصیلکرده‌های آبادان از ایشان استفاده زیادی می‌کردند. ایشان مکرراً به دانشکده نفت آبادان می‌آمدند و با در برخی از محافل دینی آبادان سخنرانی می‌کردند و به منزل ما هم به دلیل رابطه نزدیکی که با هم داشتیم، زیاد تشریف می‌آوردند. من مدتی به دلیل تشدید فشارها مجبور به فرار شدم و همان‌طور که عرض کردم یک ماهی در منزل ایشان

مخفی بودم. مرحوم مطهری با آنکه از چهره‌های انقلابی و مبارزاتی بودند، اما در شیوه‌شان نوعی اعتدال، روشن بینی و توجه به مقتضیات زمان در پیشبرد انقلاب دیده می‌شد و یکی از علل توفیق ایشان هم همین بود. یکی دیگر از چهره‌هایی که فعالیت‌های شایان توجهی در آبادان انجام دادند، مرحوم شهید مفتاح بودند که مکرراً به آبادان می‌آمدند. مردم آبادان ایشان را خیلی خوب می‌شناختند و در منبرهایشان حضور می‌یافتند. اگر حضور مرحوم مطهری و مرحوم مفتاح با جمعه مصادف می‌شد، ما از آن شخصیت می‌خواستیم که در جلسه هفتگی روحانیون آبادان به منبر برود و سخنرانی کند. یک بار که مرحوم آقای مفتاح برای تبلیغ آمده بودند و جلسه روحانیون هم برقرار بود، از ایشان خواستیم که منبر بروند. اعلام هم کردیم که سخنران جلسه هفتگی روحانیون هم آقای مفتاح هستند. روز جمعه جمعیت فوق‌العاده‌ای در محل سخنرانی که همان مسجد قدس آبادان بود، جمع شد تا جایی که حیاط مسجد هم پر شد. رئیس ساواک آبادان هم پایش را در یک کفش کرد که مفتاح نیاید منبر برود و این در حالی بود که همه مردمی که در مسجد جمع شده بودند، منتظر آن بودند که ایشان به منبر برود. به هر حال یکی از روحانیون دیگر راهی کردند که منبر برود، وقتی او روی منبر نشست که صحبت کند، همه مردم، یکصدا فریاد زدند، «مفتاح! مفتاح!» آقای مفتاح را روی دست بلند کردند و با سلام و صلوات روی منبر نشاندند. ایشان هم از فرصت، استفاده و انصافاً سخنرانی انقلابی و داغی را ایراد کردند. مردم با این کارشان، ساواک را کاملاً دستپاچه کردند. از دیگر سخنران‌ها آیت‌الله مکارم شیرازی، از مراجع تقلید امروز بودند. یادم هست در مقطعی، ممنوعیت نام بردن از حضرت امام، رسماً از طرف ساواک اعلام شد. تا مدت‌ها بعد از آن هم کسی جرئت نمی‌کرد نام امام را روی منبر بیاورد. نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده بود که من تصمیم گرفتم هر طور شده روی منبر نام حضرت امام را بیاورم. قضیه مربوط به ماه رمضان است که من و آیت‌الله مکارم شیرازی، هر دو در مسجد «نوی آبادان منبر می‌رفتم. اول من منبر می‌رفتم و بعد منبر ایشان شروع می‌شد. من نیتم



هم شخصیتی چون رهبر معظم انقلاب، از خطرات خوش من است. من در آن جلسه خبرگان حضور داشتم و وقتی تأییدات امام نسبت به ایشان نقل شد، به ایشان رأی دادم و بعد از آن هم یک روز به اتفاق آقای جزایری و عده‌ای از مردم خوزستان خدمتشان رفتم. ابتدا ما صحبت کردیم و بعد هم ایشان صحبت کردند. آن روز هم از اوقات خوش زندگی ماست. در سال گذشته، ما شاهد پیروزی حزب‌الله بر اسرائیل بودیم. نسبت به این جمعیت مبارز چه حسی دارید؟



من مطمئنم خدا به آنها کمک خواهد کرد. روزی خواهد رسید که آنها با قدرتی بیش از این، خود را نشان دهند و این حرکت به نابودی اسرائیل ختم خواهد شد. این سید بزرگوار و رشید (سید حسن نصرالله) موجب عزت اسلام و شیعه در جهان شد. من وقتی که خبر شکست اسرائیل در لبنان را شنیدم، به یاد شکسته شدن حصر آبادان افتادم و همان احساسی را پیدا کردم که آن روزها داشتم.

چه پیامی برای مسئولین نظام و مردم، به ویژه مردم آبادان دارید؟

پیام از همان ابتدا معلوم بود و آن هم اینکه اسلام، مایه نجات همه ماست. پیامی که پیامبر (ص) و پس از آن ائمه معصومین (ع) آوردند و این همه برای تحقق آن فداکاری کردند. آرزویم این است که اسلام در همه عرصه‌ها پیروز شود و همه ما مسلمان باشیم، نه مسلمان اسمی بلکه مسلمان واقعی. تحقق آن چیزی که اسلام خواسته، آرزوی قلبی من است. اگر علمای ما و مسئولین ما هماهنگی کامل داشته باشند و به آنچه که وعده می‌دهند، عمل کنند، حتماً خداوند هم وعده نیک و لایتنیر خود را محقق خواهد کرد. می‌بخشید که من در شرایطی قرار دارم که خیلی نمی‌توانم صحبت کنم. بعضی از مسائل را فراموش کرده‌ام و به علت بیماری، صحبت برام دشوار است. خداوند انشاءالله به همه شما توفیق بدهد.

خدمتشان گزارش می‌دادم. جالب اینجاست که من از امام برای امامت نماز جمعه، هیچ حکم رسمی‌ای هم نداشتم، تا اینکه دو سه سال قبل از رحلت ایشان به فکر افتادم که برای امام جمعه بودم، دستخطی از امام داشته باشم. به احمد آقا گفتم و ایشان هم فرمودند، «هر جوری که دلت خواهد، این فرمان را می‌نویسیم و برایت می‌فرستیم.» و حکم مفصلی را هم برایم فرستادند.

بخش اعظم شهرت شما در میان مردم ایران، مقاومتی است که در روزهای جنگ نشان دادید و در تقویت و پایداری نیروهای رزمنده در آبادان نقشی تعیین‌کننده را ایفا کردید. از خاطرات شیرین آن روزها، نکاتی را بیان کنید.

من واقعاً نمی‌دانستم سرانجام ما چه خواهد بود. در نمازهای جمعه به مردم وعده پیروزی می‌دادم، ولی خودم نمی‌دانستم سرانجام کارمان چه خواهد شد. در ایام حصر آبادان و به رغم تمام اخبار بدی که به ما می‌رسید، از جمله اخبار انفجارها و ترور شخصیت‌های بزرگی چون شهید بهشتی و ۷۲ تن یاران انقلاب، به حمدالله روحیه ما تضعیف نشد. این یک توان خدایی بود. خدا این روحیه را به ما داده بود که در اثر شنیدن این خبرها روحیه‌مان را از دست نمی‌دادیم. به رغم اینکه آبادان، شهری محاصره شده بود، من مردم را تشویع می‌کردم که به مقاومت ادامه بدهند. هر جا چند تا رزمنده جمع می‌شدند، در آنجا حاضر می‌شدم و آنها را به مبارزه ترغیب می‌کردم و سخنان قوی می‌گفتم. اما خودم در درونم حال دیگری داشتم و نمی‌دانستم چه می‌شود. همه ارتش‌های جهان برای جنگ با ما که بی‌سلاح بودیم، آمده بودند. من رزمنده‌ها را دل‌داری می‌دادم و تشویع می‌کردم و خودم هم در درونم به خدا پناه می‌بردم و خدا هم حفظ فرمود.

در ایام حصر رابطه عاطفی شما با امام و پیام‌هایی که ایشان برای شما می‌فرستادند تا چه حد در حفظ روحیه‌تان تأثیر داشت؟ امام همیشه به ما وعده نصرت و پیروزی می‌دادند. البته همه به‌مانظر موافق داشتند. شرایطی بود که حتی یک ساعت در آبادان ماندن هم مشکل بود، اما هنگامی که رزمنده‌ها می‌دیدند که من مانده‌ام، انگیزه پیدا می‌کردند که بمانند و مقاومت کنند.

در آن روزها چه عاملی سبب می‌شد که حرف شما این همه روی مردم تأثیر داشته باشد؟

البته من خودم را لایق این صفات نمی‌دانم. اولاً که لطف و عنایت خدا بود. از سوی دیگر می‌دیدند که ما اراده کرده‌ایم به آنچه که می‌گوییم عمل کنیم و صداقت داریم. در موقع جنگ، من واقعاً در آبادان تنها بودم و روحانی دیگری در آنجا نبود. اینها می‌آمدند و پس از مدت کوتاهی می‌رفتند. بهترین و خوش‌ترین ایام من همان روزهایی بود که در حصر آبادان قرار داشتیم. کسانی را دیدم که حقا از اولیای خدا بودند. در آن ایام بسیاری از رزمنده‌هایی که به جبهه آمده بودند، هنوز نابالغ بودند، اما با شور و تحرکی عجیب و اراده‌ای خلل‌ناپذیر و بدون ذره‌ای چشمداشت تلاش می‌کردند و زحمت می‌کشیدند. یاد هست در یکی از گردش‌هایی که در جبهه می‌کردم، یک نوجوانی که تازه بالغ شده بود؛ هنگامی که می‌خواستیم عبور کنیم، از ما جواز عبور خواست. به‌رغم اینکه ما را می‌شناخت، چون جواز نداشتیم، اجازه عبور نداد. من از دیدن این صحنه واقف‌اشعوف شدم.

پس از شکسته شدن حصر آبادان، خاطره شیرین شما کدام است؟

اینکه مملکت بلافاصله پس از رحلت امام، رهبر پیدا کرد و آن

را به آقای مکارم گفتم و ایشان فرمودند، «بسیار خوب. من اسم می‌برم.» ما بعدها متوجه شدیم که ریسک کرده بودیم و حقیقتاً انجام این کار در آن مقطع، نوعی انتحار محسوب می‌شد. از شخصیت‌های دیگر آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله جعفر سبحانی، آیت‌الله خزعلی، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین دوانی و مرحوم دکتر شریعتی بودند که هر کدام در دینی و انقلابی کردن فضای شهر، تأثیر به‌سزایی داشتند. خیلی‌ها شما را از عوامل مؤثر در ایجاد و تداوم اعتصاب شرکت نفت آبادان می‌دانستند. با توجه به اهمیت این اعتصاب، از ناگفته‌های این رویداد برایمان بگویید.

البته در این اعتصاب عوامل مختلفی نقش داشتند و انصافاً این رژیم به نفت بستگی داشت. رژیم هر چه سعی کرد کارگران را سر کار خودشان برگرداند، موفق نشد. عده‌ای از ایادی دولت هم به آبادان آمدند، اما نتوانستند کاری را از پیش ببرند. یک بار هم به سراغ من آمدند و گفتند، «شما کاری بکنید که کارگراها به سر کارهایشان برگردند و اعتصاب را تمام کنند.» من گفتم، «از عهده من خارج است و آنها خودشان چنین تصمیمی گرفته‌اند.» بعضی از شب‌ها می‌آمدند و بعضی از کارگراها را می‌ربودند تا با ایجاد رعب و وحشت در دل اعتصابیون، آنها را به سر کارشان برگردانند که موفق نمی‌شدند. واقعاً باید گفت که این اعتصاب، کمر رژیم را شکست و اثر بسیار زیادی در تسریع انقلاب داشت.

چگونه امام جمعه آبادان شدید؟

در اوایل انقلاب که نماز جمعه در تهران، رسماً توسط آیت‌الله طالقانی اقامه شد، به تبع آن در شهرهای دیگر هم این قضیه شروع شد. یکی از روحانیون مبارزی که به آبادان آمده بود، به من گفت که، «شما باید نماز جمعه را در آبادان اقامه کنید و از آنجا که مردم آبادان، شما را قبول دارند، اگر نماز جمعه را اقامه کنید، خواهد گرفت.» این گذشت و چند روز بعد، آقای شیخ حسن صنعانی از دفتر امام در قم با من تماس گرفت و گفت، «امام فرموده‌اند شما در آبادان نماز جمعه بخوانید.» من هم طبیعتاً از همان موقع نماز جمعه را اقامه کردم. این برنامه به شکل عجیبی رسمیت پیدا کرد و مردم هم خیلی پرشور و انقلابی در نماز جمعه شرکت می‌کردند. از جمله عواملی که واقعاً سقوط آبادان جلوگیری کرد و موجب حفظ روحیه مردم و اثبات حاکمیت جمهوری اسلامی خوزستان شد، همین اقامه نماز جمعه بود. در ایام محاصره، به دلیل خطراتی که وجود داشت، ناچار بودیم جای برگزاری نماز را چند بار تغییر بدهیم، ولی حتی یک هفته هم این نماز ترک نشد و بخش آن پس از نماز جمعه تهران در رسانه‌ها، تأثیر بسیار زیادی بر مردم و حتی بر مسئولین داشت. حضرت امام هم پیگیر نماز جمعه آبادان بودند و بر حسب نقل‌های موثقی که می‌شد، به نماز جمعه آبادان گوش می‌دادند. من هم در دوران جنگ هر وقت خدمتشان شرفیاب می‌شدم، از وضعیت نماز جمعه آبادان



اسلام، مایه نجات همه ماست. پیامی که پیامبر (ص) و پس از آن ائمه معصومین (ع) آوردند و این همه برای تحقق آن فداکاری کردند. آرزویم این است که اسلام در همه عرصه‌ها پیروز شود و همه ما مسلمان باشیم، نه مسلمان اسمی بلکه مسلمان واقعی. تحقق آن چیزی که اسلام خواسته، آرزوی قلبی من است.